ادامه بررسی کلام سید مرتضی با اشاره به مبانی راجع به حروف مقطعه

- گام اول) تحلیل صحیح سبعة احرف با استفاده از روایت الغارات ثقفی
- گام دوم) ترجیح حقیقت کتابتی قرآن بر حقیقت لفظی آن
- ظهور اولیه کتابتی قرآن کریم چگونه بوده است ؟
- کتاب سابق و لاحق بر وجود انسان

گام اول) تحلیل صحیح سبعة احرف با استفاده از روایت الغارات ثقفی

از جلسه قبل یک نکته‌ای بگویم. صحبت از حروف مقطعه بود. آن چه که ذیل فرمایش سید مرتضی وارد شدم، این بود: سید فرمودند قرائات باید چه طور پدید آمده باشد؟ حال که همه قرائات از ناحیه خدا است...:

> فلا بُدّ من أن يَكونَ اللّهُ تَعالى ابتدأ إحداثَ هذا القُرآنِ قَد تَكلّمَ به - إمّا في حالٍ واحدةٍ وأحوالٍ متَغايرةٍ - على هذه الوُجوهِ كُلِّها و الحُروفِ، حتّى يَتِمّ القَولُ مع إباحتِهِ تَعالَى القارئَ بأيِّ شَيءٍ شاءَ منها من هذه الحُروفِ، بأن يَكونَ القارئُ بكُلِّ واحدٍ منها حاكيًا لكلامِهِ و مؤدّيًا لمثلِ لَفظِهِ ... أنّه تَعالى يَجِبُ أن يَتكلّمَ في ابتداءِ إحداثِ القُرآنِ على جَميعِ الحُروفِ و القراءاتِ المُختَلِفةِ[1]

از عبارت سید مرتضی، علم کلام می‌بارد. **«فلا بد من أن یکون الله تعالی فی ابتداء إحداثه لهذا القرآن قد تکلم به»**؛ آن هم کلام حادث، نه کلام اشاعره. **«إما فی حال واحدة أو أحوال متغایرة علی هذا الوجوه کلها و الحُروفِ، حتّى يَتِمّ القَولُ مع إباحتِهِ تَعالَى القارئَ بأيِّ شَيءٍ شاءَ منها من هذه الحُروفِ»**. بعد آخر کار احوال متغایره را قبول نکردند. فرمودند: **«أنّه تَعالى يَجِبُ أن يَتكلّمَ في ابتداءِ إحداثِ القُرآنِ على جَميعِ الحُروفِ و القراءاتِ المُختَلِفةِ»**. من می‌خواهم بحث کلامی اینجا را حذف کنم. مقصود ایشان برای ما بسیار عالی است. مقصود ایشان چه بود؟ این وجوه قرائات نزد این عالم بزرگ و شاگردشان، همه نازل من عند الله است. شیخ طوسی فرمودند «اصلح الوجوه»[2] حرف سنی ها نیست که می‌گویند سبعة احرف یعنی خودت بگویی. فرمودند اصلح الوجوه حرف ابن قتیبه است. او گفت یعنی «نزل القرآن علی سبعة انواع من انواع الاختلاف». و لذا فرمایش شیخ الطائفه خیلی لطیف است. وقتی طبق قرائت نافع و حمزه «ملک یوم الدین» می‌خوانیم، و طبق قرائت عاصم «مالک یوم الدین» می‌خوانیم، شیخ الطائفه که اصلح الوجوه را فرمودند، «مالک» و «ملک» دو حرف است یا یک حرف؟ نزد شیخ که اصلح الوجوه را گفتند، این «ملک» و «مالک» دو حرف است یا یک حرف است؟

شاگرد: یک حرف است.

استاد: چرا یک حرف است؟ فرمودند «سبعة احرف» نه یعنی یکی از آن‌ها «ملک» و یکی «مالک». فرمودند «سبعة احرف» یعنی هفت نوع ممکن الاختلاف که یکی از آن‌ها اختلاف در زیادی الف بود. پس «مالک» و «ملک» کلاهما حرف واحد من سبعة احرف. این مختار شیخ الطائفه بود که هیچ، مرحوم طبرسی هم نقل کرده‌اند، مختار ابن جزری هم همین بود. گفت من سی سال فکر کردم و در آخر

فکرم به این رسید. مختار مهدوی بود. مختار ابن قتیبه بود. در فدکیه برای آن صفحه گذاشته‌ام. در چنین فضای بحث ما اینجا است:

وقتی شیخ می‌گویند چرا این حرف واحد است؟ فرمودند چون ائمه علیهم‌السلام این قرائات را تجویز کردند. چرا اصلح الوجوه است؟ چون ائمه علیهم‌السلام گفته اند این قرائات را بخوانید. پس سبعه ای که مناسب آن است، این است. چرا؟ چون همه قرائات مختلف را می‌گوید «نزل علی حرف واحد». بنابراین با حدیث حرف واحد هم جمع می‌شود. این فرمایش شیخ الطائفه است. این هم فرمایش سید مرتضی است که فرمودند همه اینها احداث می‌شود.

در دو جلسه قبل عرض کردم، مبنای مباحثه ما تا به حال این شده: می‌گوییم مبادا سبعة احرف را به چه معنا کنید؟ این مبادا علمی است. برای این است که تأکید کنیم. مبادا سبعة احرف را فرمایش سید بگیرید و یا حتی فرمایش شیخ بگیرید. حرف ابن جزری هم تام نبود. ما گفتیم سبعة احرف، روی جمع بین همه حرف‌ها، از روایت الغارات ثقفی امیرالمؤمنین یک نکته فرمودند. گفتند بیا برای تو لیلة القدر را توضیح بدهم. بعد گفتند «فأجری جمیع الأشیاء علی سبعة»[3]. قرآن در لیلة القدر نازل شده. خیلی روشن است. به گمانم لزوم بیّن بالمعنی الاخص است. اگر هر دو را با هم ملاحظه کنند توضیحی نیاز ندارد؛ به این معنا می‌شود که «نزل القرآن علی سبعة احرف»، چرا؟ چون «اجری الله سبحانه تعالی الاشیاء علی سبعة». کتاب او هم کتاب کل تکوین است. «مٰا فَرَّطْنٰا فِي الْكِتٰابِ مِن شَيْءٍ»[4] همه چیز را در آن آوردیم. پس این سبع کامل است.

---

[1] جواب المسائل الطرابلسیات الأولی ص۲۵۱

[2] التبیان فی تفسیر القرآن - الشیخ الطوسی ۱/ ۶

[3] الغارات (ط - القدیمة)، ج۱، ص: ۱۰۷

[4] الانعام ۳۸

گام دوم) ترجیح حقیقت کتابتی قرآن بر حقیقت لفظی آن

حال برگردیم؛ سؤال ما این بود که آیا خداوند متعال در ابتدا قرآن را روی این مبنای کلامی احداث الفاظ کرده؟ یا نه، اصل در کتاب یک چیزی است که ما فعلاً نمیدانیم به چه صورت است، ولی میدانیم اصل در قرآن کتاب بودن است. نه لفظ بودن. «اقرأ»؛ کتاب را میخوانند. لذا ابوفاخته که از اصحاب خاص امیرالمؤمنین بود در مورد حروف مقطعه گفت: «فواتح السور منها يستخرج القرآن»[1]. این قدر حروف مقطعه اهمیت پیدا کرد. آقا فرمودند همه سور بیست و نه گانه ای که حروف مقطعه دارد، مربوط به قرآن کریم است، الا دو سوره که ظاهراً سوره مبارکه عنکبوت و روم است. سوره عنکبوت و روم یک استثناء خاص خودش است. تاکیدهایی هم که از ناحیه اهل علم مطلق الهی شده به اینکه شب بیست و سوم حتماً این دو سوره را بخوانید، معلوم میشود یک چیزهایی در این دو سوره هست. تأکید به اینکه در شب بیست و سوم که برای شب نزول قرآن است، این دو سوره خوانده شود. و حال اینکه به فرمایش ایشان در این حروف آن دو سوره ذکری از قرآن نیامده. اینها یک چیزهایی است که آدم باید فکرش را بکند.

«ن و القلم و ما يسطرون»[2]؛ «نون» به چه معنا است؟ به‌معنای ماهی آمده، به معنا حرف نون هم هست، زیبایی قرآن در این است که یک معنای رایج بین عرب را دارد؛ به‌معنای «الحبر» است. مفسرین هم گفته اند. نون یعنی مرکب. «ن و القلم»؛ قلم کنار مرکب آمده، «و ما یسطرون». وقتی قلم و مرکب با هم شد، «و ما یسطرون» میشود. اگر روایتش را هم ببینید، دارد «فَالْمِدَادُ مِنَ النُّورِ وَالْقَلَمُ مِنَ النُّورِ»[3]. دستور آمد، اسرافیل المَلاء میکرد و میکائیل مینوشت ای برعکس. روایتش در تفسیر البرهان هست. منظور من این است که آن بدو ظهور قرآن کریم....؛ از اقوی ادله ای که فعلاً میتوان در فضای بحثی گفت، این است که مرحله ابتداء ظهور قرآن کریم به‌صورت کتاب بوده. نه به‌صورت احداث لفظ. این مبنای کلامی را از جناب سید نمیپذیریم که خداوند به آن صورت الفاظ را احداث کرده باشد.

---

[1] تفسير الطبري = جامع البيان ط هجر (٥/ ٢٠١)

[2] القلم ١

[3] معاني الأخبار، ص٢٢

ظهور اولیه کتابتی قرآن کریم چگونه بوده است ؟

حال سؤال این می‌شود: اگر اقوی این شد که اولین مرحله ظهور قرآن، کتاب بوده، کتاب اول به چه صورت بوده که همه این وجوه قرائات را سامان‌دهی می‌کرده؟ الآن ما با رسم المصحف مانوس هستیم. آن جا به چه صورت بوده؟

شاگرد: چرا نپذیرفتی که لفظ بوده؟

استاد: حدود سال نود و سه مفصل جلسات را بحث کردیم. الآن هم صفر نیست. هم برای این طرف آیات داشتیم و هم برای آن طرف. کلمه اقوی را به همین خاطر گفتم. اگر ادله این طرف را بگویم شما می‌گویی پس صد در صد الفاظ بوده. درست است. ولی باید همه را در نظر گرفت.

شاگرد2: مصاحف قبل از آیات قرآن هم «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ»[1].

استاد: بله. در الواحی که برای حضرت موسی علیه‌السلام آمد، ناسخی نداشتیم. راجع به قرآن هم دارد «فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ»[2] «إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ»[3]. شواهد این چنینی دارد. اگر بحث بود بالا بحث برویم و طرفین آن را ببینید، روشن می‌شود. نمی‌دانم مباحثه آن سال پیاده شده ای نه، ولی در چندین جلسه راجع به آن بحث کردیم. ظاهراً خیلی نشد به نهایت امر برسیم. ولی اصلش مطرح شود تا آخر کار برسیم.

آن چه که منظور من است، این است: رسم المصحفی که الآن داریم، حرف ابوفاخته راجع به حروف مقطعه، بیش از اینکه به حرف سید گرا بدهد، به این مبنا گرا می‌دهد که اصل قرآن کریم کتاب بوده. «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ، وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ، إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ»[4] قرآن کریم است. من که نمی‌گویم. خدای متعال می‌فرماید. لو امتناعیه است. «مواقع النجوم» چیست؟ ستاره‌های در آسمان فیزیکی است؟!

در روایت کافی شریف بود که مقداد سؤال کرد، حضرت فرمودند «لَهُ نُجُومٌ وَعَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ»[5]. این نجوم القرآن است. خود همین نجوم القرآن چه دم و دستگاهی دارد.

شاگرد: حرف ابوفاخته چطور به کتابت گرا می‌دهد؟

استاد: ابوفاخته می‌گوید می‌توانیم از فواتح السور قرآن را استخراج کنیم. روی مبنای سید فواتح السور این است: خدای متعال اول الفاظی را احداث می‌کند. آن الفاظ چیست؟ خدای متعال که نمی‌گوید «ا ل م». روی مبنای سید وقتی خدای متعال احداث می‌کند باید «الف، لام میم» احداث کند. اگر اینطور گفته شود اینها بسیط نیستند. یعنی در اول احداث «الم» یک امر مرکب احداث شده؛ الف و ... . اما اگر به کتابت برگردید، در فضای کتاب شما زبر و بینات پیدا می‌کنید. یعنی یک زبر دارید که «ا» می‌نویسید. اما وقتی به لفظ در می‌آورید می‌گویید «الف». یعنی در دل «ا» که

نوشتید، لام و فاء هم هست. این قدر بین کتابت و لفظ تفاوت هست. وقتی لفظ میخواهد احداث شود، زبر و بیناتش با هم احداث میشود. مگر اینکه شما بگویید نه، خدای متعال هم اول گفته «ا، ل، م». البته خود این هم دوباره وجوهی دارد؛ مثلاً «اَ لَمَ» باشد. ولی در کتابت تاب بیشتری دارد. خب فعلاً کتابت اینجا به این صورت است. آن کتابت «و ما یسطرون» به چه صورت بوده؟ به مراتب از این کتابت ما بالاتر است، و انعطاف و وجوه بیشتری در آن هست. «منها یستخرج القرآن» را عرض میکنم. چرا آن جا کتابت بالاتر است؟ به این خاطر که اساساً آن حرف اولیه که میخواهد قرآن را تدوین کل حقائق و کل تکوین قرار بدهد، باید مثل خود تکوین باشد. اگر شما حرف کم داشته باشید نمیتوانید تدوین کنید. اگر زیاد داشته باشید لغو میشود. خداوند متعال باید آنها را طوری قرار بدهد که کاملاً منعطف باشد. به‌صورت کاملاً تدوین نگاشتی بتواند کل تکوین را سامان بدهد.

بنابراین چون ایشان فواتح را میگوید، ریخت فواتح به ریخت إحکام است، بساطت است. «بسم الله الرحمن الرحیم، الر كِتَٰبٌ أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتۡ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» [6] ببینید صحبت حروف مقطعه است، میفرماید «احکمت». «ثم فصلت»؛ تفسیرش بعد میآید. احکام با احداث لفظ جور نیست. نمیگوییم محال است. در کلام من استحاله نیست. صحبت سر این است که کدام انسب است. وقتی ابوفاخته میگوید «الم، منها یستخرج سورة البقرة»، استخراج یک فرمولی دارد. آیا این استخراج با لفظ جورتر است؟ یا با کتاب بودن؟ فعلاً اندازه‌ای که من میفهمم در محدوده ذهن قاصر من کتاب بودن اصل ظهور قرآن کریم، «یستخرج» را بیشتر میتواند توضیح بدهد و سامان‌دهی کند. تا اینکه بگوییم لحظه اولیه ظهور قرآن احداث الفاظ بوده.

شاگرد: اگر گفتیم حروف است، شاید حروف در عالمی باشد که ظهور کتابت و لفظ نباشد. «یستخرج» بیشتر با این میخواند. یعنی خود طبیعت این حروف. غیر از اینکه بخواهد به عالم الفاظ و عالم کتابت بیاید. حقیقتش آنها هستند که قرار است تدوین تکوین شوند.

استاد: اینکه مسلم است. منظور کتابت مناسب همان موطن است.

شاگرد: چه ضرورتی دارد موطنی باشد که در آن کتابت باشد؟ اصلاً طبیعتی است که ظهورش به این صورت نیست که در کتابت یا لفظ باشد.

استاد: ببینید کتابتی که میگوییم کتابتی است که از خود آیات قرآن برداشت میشود. ادبیاتی است که خداوند متعال در کتاب خودش مفصل آورده است.

شاگرد2: «کتب» در قرآن میتواند به‌معنای محکم باشد. «كَتَبَ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَ» [7] یعنی هیچ شک و شبهه ای در آن نیست. یعنی قطعی است. شاید مقصود از «کتاب مکنون» هم همین باشد.

استاد: «وَكُلُّ إِنسَٰنٍ أَلۡزَمۡنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخۡرِجُ لَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ كِتَٰبٗا يَلۡقَىٰهُ مَنشُورًا، ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَۖ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا» [8] نمیتوانیم بگوییم این حتمی است. چیزی هست که کلش را میبینند.

شاگرد: آقای بازرگان ادعا کرده همین حروف مقطعه در آن سوره نسبت به سوره های دیگر بیشتر آمده است. مثلاً در «ن و القلم و مایسطرون»، در این سوره بیشتر از همه قرآن آمده است.

استاد: مثلاً راجع به فرمایش شما در سوره مبارکه ق گفته اند، میگویند تعداد «ق» که در این سوره مبارکه آمده، در همه جای قرآن دارد «قوم لوط»، «آل لوط» اما تنها در سوره مبارکه ق به جای «قوم لوط» گفته «اخوان لوط». به‌طوری‌که اگر این «ق» اضافه میشد نظم تعداد «ق» به هم

می‌خورد. حتی اینها را گفته اند.

شاگرد: مرحوم فاضل در کفایه در بحث «یطهرن» و «یطهّرن» می‌گفتند تمام روایاتی که در تحریف قرآن نقل شده، به یک نفر برخورد می‌کند که آن یهودی است، که به‌غیر از روایات تحریف، روایات دیگری ندارد.

استاد: اسمش را نگفتند.

شاگرد: اسمش را گفتند من یادم نیست. احتمال دارد که در نوار باشد. ایشان چند روز راجع به تحریف القرآن بحث کردند.

---

[1] الانبیاء ۱۰۵

[2] عبس ۱۳

[3] الاعلی ۱۸

[4] الواقعه ۷۵-۸۰

[5] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : 2 صفحه : ۵۹۹

[6] هود ۱

[7] الانعام ۱۲

[8] الاسراء ۱۳ و ۱۴

کتاب سابق و لاحق بر وجود انسان

شاگرد۲: روایتی هست که «خلق اسما بالحروف غیر متصوت»، امکان دارد که بدو ظهور قرآن به حروف، این حروف نباشد، نه این الفاظ باشد.

استاد: «مآأَصاٰبَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي ٱلأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآ» [1] خیلی مفصل است. دفتری داشتم که کتاب سابق و لاحق بود. نمیدانم در فدکیه گذاشتم یا نه. به نظرم گذاشتم. جمعآوری آیاتی که کتاب سابق بر وجود انسان را ذکر میکند، و آیاتی که کتاب لاحق بر هبوط انسان در دار دنیا را میگوید. خود اینها خیلی جالب است. در اینکه حروف و کلمات، کتابتش، مناسب آن مقام است. شما میتوانید آن تناسب را از کنار هم گذاشتن اینها به دست بیاورید. خیلی جالب است. «وَٱلطُّورِ وَكِتَٰبٖ مَّسۡطُورٖ فِي رَقّٖ مَّنشُورٖ» [2] آقا میفرمودند یعنی حتمیت. خب این آیه را چه کار کنیم؟! به این زیبایی میفرمایند «فی کتاب مسطور فی رق منشور». رق چیست؟! یعنی خدای متعال به این صورت میگوید که صرفاً مجاز گویی حتمیت نیست. یک مطلبی ملکوتی است ورای اینکه بگوییم کتابت یعنی حتماً اینطور است. «فی رق منشور»؛ در رق منشور است. استاد حسن زاده زیاد این آیه را میفرمودند. میخواستند مبنای خودشان در علم و وجود منبسط بگویند این «رق منشور» را زیاد به کار میبردند. خدای متعال یک کتاب مسطور دارد که «فی رق منشور». یک بستری است که کل در آن ثبت و ضبط است. به صرف مجازگویی نیست.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] الحدید ۲۲

[2] الطور ۱-۳